

اینجا درب کوشک است

جلای جان در هزار توی کوشک



اهالی می گویند تا نزدیکی دروازه، باغ و سبزی کاری بوده‌است که به مرور قسمت‌هایی از باغ فروخته شد و جایشان را آجر و سیمان و آهن گرفت؛ همان خانه‌های امروزی، اینجا را کوچه کرد. بعدها قزوینی‌ها به سرشان زد که قزوین باید از نشانه‌های فرنگ به مانند پایتخت هم بهره‌ای ببرد، برای همین وسط همین محله الاکلنگ و سوسره و تاب گذاشتند، چمن کردند و دورش را فنس فلزی کشیدند و آنجا شد پارک. اما گویی این محله، یک فرق اساسی با دیگر محله‌های این شهر دارد، به مانند «ماز» می‌ماند، همان که ایرانی‌ها به آن می‌گویند «هزارتو»؛ یعنی اگر می‌خواهی به این محله قدم بگذاری قبیلش باید این بازی را بلد باشی که مبادا در هزار توی اینجا گم شوی؛ اینجا «درب کوشک» است. برای بار اول است که گذرم به پیچ‌وخم کوچه‌های درب کوشک می‌افتاد؛ کوچه‌هایی منشعب شده از «گرده‌جا»هایی چون خلفا. بارها می‌روم و برمی‌گردم و دوباره از مسیری دیگر به همان مقصد می‌روم، تنوع آن قدر هست که مسیر بعدی با هیچ علم مهندسی، قابل پیش‌بینی نیست.

یک‌بار از «نادر» می‌روم به «خرمشاهی»، برمی‌گردم و از «نیاز» وارد می‌شوم و از انتهای خرمشاهی به «زرگره کوچه» می‌روم. زرگره کوچه، از «وضی»، «آهویی» و «وقعه» مرا می‌رساند به «سنگ پانزده» و بارها از بن‌بست‌های بن‌بست‌دار رفعت، برگردم و از نو شروع می‌کنم. از سنگ پانزده، با «نوری‌زاده» و «ایمان» به خیابان «عبید زاکانی» می‌روم و یا در انتهای هزار توی «خردادیان» به «حداد» و «فرهنگ» می‌روم و سرانجام عبید زاکانی را مثل جزیره‌ای ناشناخته کشف می‌کنم، و بعد هم از «سلطانی» یا کوچه «کانون» می‌روم به پایان می‌رسد. بی آنکه خیابانی دیده باشم، از سعدی به نادری آمده‌ام.

نقیسه کلهر

روایت را از خیابان کشی سعدی دارد. او که بقایایی از ملک پدری‌اش، هنوز در خیابان سعدی جنوبی قرار دارد، از زمانی که خیابان‌های سعدی، نادری و بوعلی ساخته نشده بودند، این طور می‌گوید: «خانانی که من در آن به دنیا آمدم، الان هم به خیابان سعدی راه دارد و هم به کوچه «خرمشاهی» اما قبلاً فقط به سمت کوچه راه داشت. پشت خانه خیابانی نبود. دیوار همسایه بود. بعد در سال ۱۳۳۴ گشتند قرار است که این مسیر خیابان شود. خانه‌ها را شکافتند و خیابان ساختند و نصف خانه‌ها را در این خیابان کشی از بین رفت.» او خانه‌هایی را که دیگر نیستند، چنین توصیف می‌کند: «خانه‌های قدیمی قزوین بسیار زیبا بودند. منزل پدری خودم از سبزی‌های زیبایی داشت، مثل خانی‌ها، موقع ساخت خیابان سعدی، همه از سبزی‌ها زیر پنجه بلدو زرها خرد شدند و از بین رفتند. آن موقع کسی به این فکر نمی‌کرد که این دریاچه‌ها هستند. آن‌قدر که همه خانه‌های قدیمی قزوین هنر مندا نه ساخته شده بود، کسی فکر نمی‌کرد باید آن را حفظ کرد یا جلوی از بین رفتن را گرفت.»

رد عطر گل گاوزبان زیر دروازه

نام درب کوشک با گل گاوزبان هم گره خورده‌است؛ وقتی که با چاروادار از شهرهای شمالی گل گاوزبان به قزوین می‌آوردند، از همین دروازه رد می‌شدند. قزوین، شهری که حتی امروز تاجران سرشناس آن، چون «محمدزاده» نقش مهمی در تعیین قیمت گل گاوزبان در کشور دارند، از دیرباز مرکز توزیع این گیاه ارزشمند در کشور محسوب می‌شده‌است. میرحیمنی، با تأیید این موضوع می‌گوید: «بدرم تاجر گل گاوزبان بود. در یکی از کاروانسراهای داخل بازار قیصریه مغازه داشت. گل گاوزبان‌ها را از اشکور، از طریق جاده از میان با چاروادار از درب کوشک به قزوین می‌آوردند. اینجا بسته‌بندی و قیمت‌گذاری می‌شد و از تهران و بقیه شهرها می‌آمدند و از قزوین گل گاوزبان می‌خریدند.»

او به خاطرات خوش کودکی‌اش در خانه قدیمی‌شان و میان بارهای گل گاوزبان، این‌طور تعریف می‌کند: «مادرم گل گاوزبان را در کیسه‌های دست‌دوزی



نخستین پارک

جواد شوییدی، از اهالی قدیمی درب کوشک، می‌گوید که خانه پدری‌اش چندین سال، چسبیده به خانه تاریخی «زعیم» بود، او پادش همت که کوچه زعیم طولانی و طاقی شکل بود و پشت حیاط منزل پدری‌اش یک باغ بزرگ بود که تا کوچه «زعفرانیه» ادامه داشت و به «دودی» و «کبلی» هم می‌رسید. از روایت‌های اهالی پیداست که تا نزدیکی دروازه درب کوشک باغ و سبزی کاری بوده‌است.

پدر شوییدی، مالک بخشی از این باغ‌ها بوده و او از کودکی به خاطر دارد که پدرش در زمان‌های مختلف قسمت‌هایی از باغ را تقسیم کرد و فروخت و به‌مرور که خانه‌ها ساخته می‌شد، کم کم این قسمت از محله هم شکل گرفت.

به گفته او، آخرین قطعه باقی‌مانده از باغ شوییدی، یک قواره هزار تری بود که بخشی از آن به کوچه تبدیل شد و بقیه آن به فروش رفت و بازل ساخت قسمت شمالی محله هم تقریباً کامل شد.

آن‌طور که شوییدی می‌گوید آن زمان که هنوز خیابان بوعلی ساخته نشده بود. از این مسیر، نادری به نظام وفا راه نداشت. او می‌گوید: «سر کوچه «آسیاب» محوطه وسیع بن‌بستی بود که اولین پارک قزوین در آنجا ساخته شد و مسجد «شیخ صالح» هم آنجا بود. به گفته او هم پارک و هم مسجد، در خیابان کشی از بین رفتند و کسی باقی‌مانده و مسجد را دوباره در محل فعلی‌اش، در خیابان نادری، به نام خودش؛ یعنی «استوده» بنا کرد. شوییدی در مورد اولین پارک شهر توضیح می‌دهد: «قزوین پارکی نداشت، دقیقاً از سر چهارراه نادری به سمت نظام وفا بعد از ۲۰۰ متر، منطقه‌ای وسیع و بن‌بست بود، چمن ریختند و دو تا الاکلنگ و سرسره و تاب گذاشتند و دورش را فنس فلزی کشیدند و آنجا پارک شد. هر کس باید از آن می‌داد تا وارد می‌شد. با خنده می‌گوید: «اما ما پول نمی‌دادیم، از زیر فنس هارد می‌شدیم.»

کوشک بزرگ صاحب آباد

هر چند این روزها، تقریباً همه اهالی «درب کوشک»، دلیل این نام‌گذاری را فرار مردم شهر از این دروازه، در زمان حمله مغول‌ها می‌دانند که چون به سمت کوه‌ها بوده، پس «اه کوشک» نام گرفته؛ اما مهدی نورمحمدی، قزوین پژوه، در مورد نام‌گذاری این محله روایت قدیمی‌تری دارد: «بسیار پیش از آنکه دروازه راه کوشک در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۲۸۸ ساخته شود، در قرن سوم قمری و حدود ۱۱۰۰ سال پیش، وزیر دانشمند آلبویه، به نام «صاحب بن عباد طالقانی»، به مدت دو سال در قزوین اقامت کرد و منشأ این نام‌گذاری شد.»

پژوهش‌های او نشان می‌دهد که این منطقه را در ابتدا به دلیل سکونت این دانشمند «صاحب آباد» نامیدند؛ اما به گفته این پژوهشگر «پس از ساخته شدن یک کوشک به دست صاحب بن عباد، این منطقه را «راه کوشک» یا «درب کوشک» یا آن‌طور که در زبان عربی، کوشک به جوق سبز ترجمه شده؛ «راه جوق» نامیدند.» البته به حضور هر چند که تا مدت‌ها این دانشمند بزرگ در قزوین، در اسناد تاریخی بسیاری اشاره شده که از آن جمله «شاردن» شرق شناس غربی، در کتاب سفرنامه‌اش به ایران، جایی به نوسازی بخش زیادی از حصار شهر قزوین در سال ۳۶۴ قمری، توسط «اسماعیل بن عیاد» یا همان صاحب، صدراعظم فخرالدوله اشاره کرده‌است.

نورمحمدی، درب کوشک را محله‌ای می‌داند در همسایگی محلات اسککه شرپ‌ی‌ان» و «گوسفند میدان» اما اهالی قدیمی با اطمینان بیشتری از حدود این محله صحبت می‌کنند که «محله از دروازه درب کوشک شروع می‌شد و تا سبز میدان می‌رسید؛ اما خود سبز میدان جزو این محله نبود.»

شوییدی همچنین می‌گوید: «از دروازه درب کوشک دیواری دور شهر کشیده شده بود و روی این دیوار در ضلع شرقی میدان میرعماد و سر کوچه «کاروان» یکی از برجک‌های نگهبانی شهر قرار داشت که آب قنات از زیر آن بر چک وارد شهر می‌شد، حد غربی محله هم تا انتهای کوچه زعفرانیه در خیابان سعدی بود. از طرف شرق هم که تا بیمارستان «بوعلی» ادامه داشت. به گفته او، خانه‌ها خیلی بزرگ بودند؛ وسیع، سرسبز و پر از درخت؛ در واقع قزوین باغ‌های شهری زیادی داشت که تقریباً دیگر چیزی از آن‌ها نمانده‌است.

گسل در شهر

آنگونه که پیداست خانه «دکتر عزیزی» و خانه «معتمدی» نزدیک دروازه درب کوشک بود. خاندان عزیزی، اولین پزشکان شهر بودند و آن‌طور که محمودی می‌گوید معتمدی، تولیدکننده فرش معتمدی بود که فرش‌های دست‌بافت قزوین را با نام او می‌شناختند و در زمان خودش گران‌ترین جنس بود. هسان نزدیکی، روبروی دارو خانه «رازی» هم حمام معتمدی بود که بسیار هنر مندا نه ساخته شده بود، کاشی کاری‌های معرق داشت که زمان ساخت خیابان نادری از بین رفت.

او به احداث خیابان نادری اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: «قبل از اینکه نادری خیابان شود از سبز میدان تا دروازه درب کوشک، یک کوچه کج و بلند بود که شاید اندازه پیاده‌روی فعلی خیابان نادری هم نمی‌شد؛ باریک و خاکی، بعدها بلدو زر آمد و بناهای زیبایی را خراب کرد و خیابان نادری ساخته شد.»

جلال میرحیمنی، از دیگر ساکنان این محله، همین

هم راه‌آب را می‌یستم؛ اما آب آشامیدنی را روزانه از آب‌انبار «شیشه‌گر» می‌آوردیم که کنار مسجد شیشه‌گر بود.

از آب چشمه‌ها یخچال‌ها را هم پر می‌کردند. میرحیمنی پادش همت که کمی پایین‌تر از دروازه، جایی که حالا مدرسه «رسالت» قرار دارد، یکی از یخچال‌های شهر بود. او توضیح می‌دهد: «فضای بزرگی که در شب‌های زمستان، آن را با آب چشمه حلال‌آب پر می‌کردند و تا صبح یخ می‌بست. صبح با یخ‌شکن آب یخ‌بسته را می‌شکستند و یخ‌ها را در سرداب می‌ریختند و تا تابستان یخ‌ها در سرداب می‌ماند. تابستان مردم یخ‌ها را می‌خریدند و مصرف می‌کردند.» هنوز خاطرش هست که در یخ‌های یخچال سنتی، گل و آشغال بود و این یخچال‌ها بهداشتی نبودند؛ اما مردم مجبور به مصرف بودند: «تا اینکه طهماسبی یخچالش را زد و سه یخچال غیربهداشتی شهر کم‌کم پست شدند.»

آن‌سوی دروازه

اهالی یادشان هست که پشت دروازه‌ی درب کوشک باغ‌های قدیمی و بزرگ زیادی بوده، قسمت‌های خیلی کوچکی از باغ‌های قدیمی شمال شهر، هنوز در ضلع غربی پارک بانوان و چهارراه مدنی‌غربی باقی‌مانده‌اند. باغ‌هایی با درختان قطور و بلند که هنوز هم در زیر سایه‌شان انواع سبزی و میوه‌ی جات کاشته می‌شود.

در سرشماری دوره ناصرالدین‌شاه، باغ «وضی»، «خاک آباد» و «هزارجریب» به‌عنوان باغ‌های خارج از دروازه درب کوشک آمده‌است. سید محمد دبیر سیاقی، در کتاب «سیر تاریخی بنای شهر قزوین» درباره «سبزی کاری هزارجریب» یا «حکم آباد حکیم مغیانی» یا «حکم آباد راه کوشک» نوشته‌است: «این باغ بیرون دروازه راه کوشک واقع است و در شمال آن زمینی وسیع و پر درخت واقع بود که در آن سبزیجات کاشته می‌شد و در غیر فصل سرما، مانند حکم آباد پهنه‌ی سه گردشگاه عمومی بود.»

میرحیمنی با تأیید این موضوع که در باغ‌های حکم آباد کاهو، بادمجان، صیفی‌جات و... می‌کاشتن، می‌گوید: «زباله‌های شهری را هم آنجا می‌ریختند. آن زمان چون زباله‌ها پلاستیک و مواد آلوده نداشت، همه کود می‌شد برای باغ‌ها.»

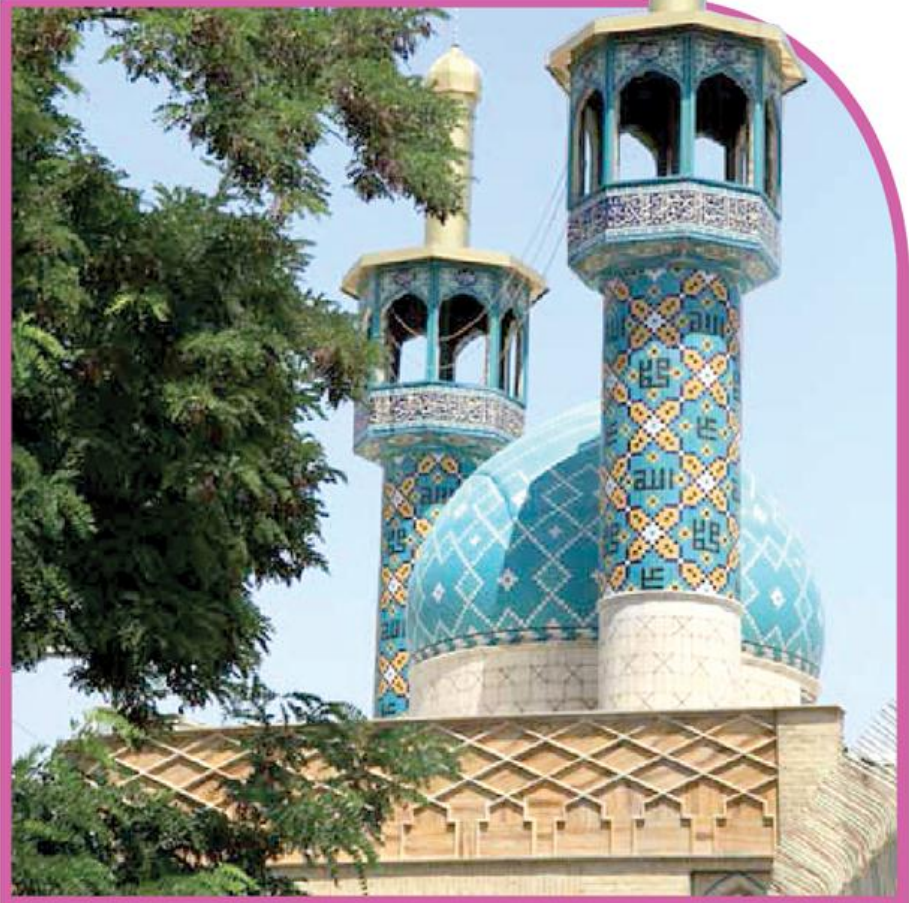
متمولین مسجداز

آن‌طور که از روایات تاریخی آمده‌است در قدیم رسم این بود که بزرگان و اشخاص متمول هر محل، برای آن گرامه، مسجد، آب‌انبار، زورخانه و... می‌ساختند و به نام خود وقف می‌کردند. در منابع تاریخی، تعداد مساجدی که برای محله درب کوشک نام برده شده خیلی بیشتر از آب‌انبار و گرمابه‌های آن و حتی به نظر برخی بیشتر از نیاز محل بوده‌است. با وجود اینکه بسیاری از این بناها امروز خراب شده‌اند؛ اما هنوز هم در زرگره کوچه، چندین مسجد که برخی دیواریه دیوار هم هستند، باقی مانده‌است. تعداد زیاد مساجد این محل خبر از حضور افراد سرشناس زیادی در آن می‌دهد؛ مسجد «آقا سیدعلی»، «حاج ملا آقا»، «آقا سیدحسن»، «حاج اسماعیل»، «حاج کریم»، «آقا کبیر»، «حاج موسی»، «آقا شیخ صالح»، «حاج فتحعلی»، «شیخ عبدالحسین»، «استوده»، «امیرنعمت‌الله»، «حاج شیخ احمد»، «شیشه‌گر»، «مسجد سلطانی‌های‌ها»، «مسجد سید کاظم» (چرم‌فروش) و...»

در هر مرکز محله، سر هر پیرنشین، زیر سایه هر درخت، در سکوت هر بن‌بست، روی پله‌های هر گذر، دوست دارم پنهانی برای نشستن یا کمی درنگ، پیدا کنم.

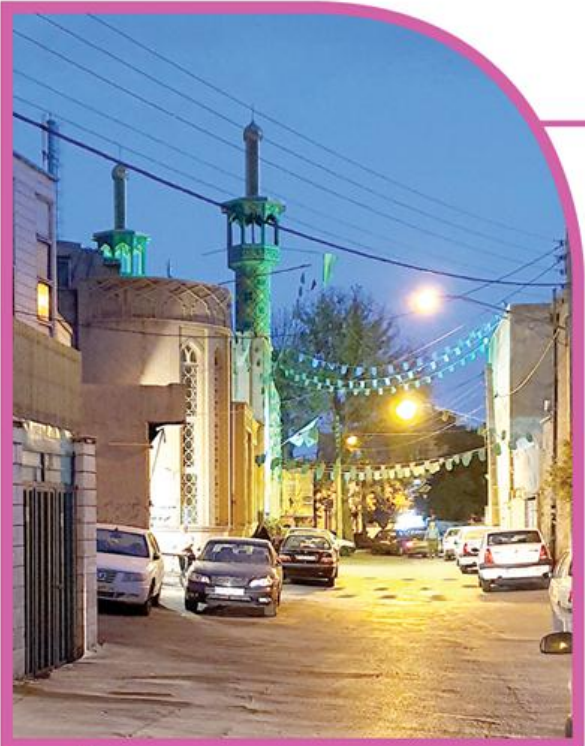
به‌جای آن خستگی ذهنی که در کوچه‌های صاف، مسوازی و از پس خط فرش درآمده‌ی امروزی ایجاد می‌شود و آن‌قدر از آن فراری هستیم که دوست داریم بی‌هیچ توقف، هرچه زودتر درب خانه را به روی کوچه و خیابان ببندیم؛ اما اینجا روح هر عابری جلا پیدامی‌کند.

می‌زدم و بعد



مسجد چرم فروش

در کوچه نوبهار، ترسیده به مرکز محله‌اش که میدانگاهی است به نام «خلفا»، پس از نماز مغرب به مسجد «سید کاظم چرم‌فروش» می‌روم، یکی از نمازگزاران در مورد این مسجد قدیمی می‌گوید: «این مسجد تنها مسجدی است که سال‌ها دو قبه داشته. تا سال ۹۴ با دو امام جماعت و هم‌زمان در دو جهت نماز اقامه می‌شد. تا اینکه بعضی از اهالی به دادگاه روحانیت و دیوان عدالت کشور رفتند و حکم تغییر قبه را گرفتند.» او معتقد است محراب اول را در جهت اشتباهی ساخته بودند.



کوچه زرگران

بیشتر اهالی زرگره کوچه، زرگران شهر بودند. «زرگره کوچه یک کوچه باریک و بلند بود. زمستان‌ها که معمولاً برف زیادی می‌بارید و بیشتر وقت‌ها رفت‌وآمد امکان پذیر نبود، بین خانه‌های این کوچه راه‌های زیرزمینی بود که از این طریق احتیاجات همدیگر را برآورده می‌کردند.» اهالی محله شاهدند که چند سال پیش، وقتی برای فاضلاب شهری زمین را حفر می‌کردند، بعضی از این راه‌های زیرزمینی هنوز وجود داشت.



سوخته چنار

به نقل از مینور، این مسجد آرامگاه «داود بن سلیمان غازی»، محدث قزوینی و راوی «صحیفه الرضا» بوده که اهالی برای طلب حاجت به چناری سوخته در کنار مقبره او در همین مسجد متوسل می‌شدند؛ اما نامی دانستند که مقبره متعلق به کیست. به روایت «امام رافعی»، امام رضا (ع) در قزوین به منزل او وارد شده و شهادت حسین (ع)، کودک دوساله امام رضا (ع) نیز در آنجا وفات یافته‌است. ظاهراً در ضلع شرقی مسجد سوخته چنار، گورستان بزرگی بوده معروف به گورستان «سر راه جوق» که بزرگان زیادی حتی تا پس از مشروطه در آن دفن می‌شدند.



ارمنی زار

می‌گویند قبرستان سابق آرامنه که حالا چند سالی است که بین ساختمان‌های بلند و در نزدیکی برج تجارت، به پارک محلی کوچکی تبدیل شده، قبلاً محوطه‌ای بود محصور در میان باغ‌های قدیمی هزارساله، به‌جای سایه سنگین برج نیمه کاره، سایه درختان بلند و سرسبز اطرافش روی مقبره‌ها پهن می‌شد و آوای پرندوها موسیقی دامن فضا بود و چیزی کم از قبرستان‌های قدیمی و زیبای سایر شهرها نداشت. قبرستان درب سیاه و بزرگی هم داشت که حالا سردر آجرچینی که در پیاده‌روی کنار پارک باقی‌مانده، از بقایای همان درب و تنها نشان باقی‌مانده از آن قبرستان است.

حلبمه خاتون

«حلبمه خاتون» را دختر امام موسی‌بن‌جعفر (ع) می‌دانند و آن‌طور که در «مینور» آمده، این مقبره که در انتهای زرگره کوچه واقع است، در شمال گورستانی قرار داشته که در ۱۳۳۵ دیگر متروک شده‌بود و اجازه دفن مردگان را در آن نمی‌دادند.